

# لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی  
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا  
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث در اشکال دومی بود که به استدلال به عقد مستثنی منه در آیهی شریفه‌ی تجارت  
ایراد فرموده‌اند و آن این بود که باطل ولو به معنای باطل عرفی باشد اما صدق آن معلّق  
است بر این که شارع مقدس ترتیب اثر بر آن شیئی که عرف می‌گوید باطل است ندهد.  
اگر شارع ترتیب اثر داد بر آن شیءای که عرف قائل است که باطل است و اثر ندارد این  
انقلاب ایجاد می‌شود و باطل تبدیل به حق می‌شود و از باطل بودن خودش بیرون می‌رود.  
بنابراین در مورد عقد مکره که مورد بحث ما هست یا در مورد فسخ، در مورد معاطات که  
احد المتعاطیین بیاید فسخ کند بدون اقاله، همین‌جور یکی از ایشان بیاید فسخ بکند، که  
این مطالب را امام آن‌جا فرمودند، خبر می‌فرمایند که وقتی که ما احتمال می‌دهیم در  
آن‌جا این فسخ مؤثر باشد پیش شارع، بگوید بله می‌تواند اگر فسخ کرد این معامله باطل  
می‌شود یا مالین به جای اولی‌شان برمی‌گردند و این‌جا هم احتمال بدهیم که شارع عقد  
مکره را فرموده که آثار بر آن مترتب می‌شود نقل و انتقال حاصل می‌شود. خبر اگر  
شارع این را فرموده باشد در واقع، پس دیگر این باطل نیست. و این حق است چون  
معلّق بود بر این که شارع اثر بار نکند. اگر اثر بار کرد حتی عرف دیگر نمی‌گوید این باطل  
است. حکم عرف به بطلان معلّق است بر این که شارع نفرماید. بنابراین چون ما فرض  
این هست که احتمال می‌دهیم به نحو شبهه‌ی حکمیه الان شک داریم که بیع مکره باطل  
است یا صحیح است یعنی احتمال می‌دهیم که شارع صحیح بداند دیگر. وقتی احتمال  
می‌دهیم که شاید شارع صحیح بداند پس شک داریم که باطل صادق است یا باطل صادق  
نیست. پس تمسّک به دلیل در شبهه‌ی مصداقیه می‌شود. و این بیان غیر از آن اشکال قبل  
است. اشکال قبل این بود که شارع اشکال تخصیص بود یعنی تحقّق می‌کنیم بر بطلان  
عرفی، ولی می‌گوییم شارع فرموده این باطل عرفی درست است. آثار بر آن بار  
می‌شود. آن حرف‌های دیروز بود. این حرف این هست که نه اصلاً اگر شارع ترتیب اثر داد  
اصلاً صدق باطل دیگر نمی‌کند. موضوع صادق نیست. این است.

س: باطل می‌شود باطل شرعی؟

ج: نه باطل شرعی نمی‌شود.

س: چرا دیگر می‌شود ...

ج: نکته‌ی مهم همین جاست که این را باید خوب دریافت کرد که ولو شرع بفرماید که آثار  
را اگر بار کرد، شما نفرمایید باطل شرعی، شارع اگر فرمود که این معامله صحیح است  
آثار بر آن بار می‌شود یا جمع غفیری از عقلای عالم گفتند که این معامله صحیح است و  
آثار بر آن بار می‌شود، آیا بعد از این حکم شرع یا جمع غفیری از عقلای عالم عند العرف

باز به این گفته می‌شود باطل؟ یا باطل عند العرف در جایی است که هیچ اثری بر آن مترتب نشود لغو باشد بلاثر باشد. اما این‌جا که الا اثر بر آن بار است به خصوص وقتی که گفتیم عقلای عالم، می‌گویند خب ما می‌گوییم باطل است، به نظر ما باطل است. اما اگر شارع اثر بار کرد آن که عالم به همه‌ی خصوصیات و مصالح و مفاسد و همه‌ی جهات هست اگر اثر بار کرد، ما دیگر نمی‌گوییم باطل است باطل نیست.

پس این باطل بودن عند العرف معلّق بر این که شارع اثر بار نکند اما اگر اثر بار کرد دیگر معلّق علیه وجود ندارد پس باطل بودن هم وجود ندارد آن معلّق بود بر این که اثر بار نکند. اگر اثر بار کرد معلّق علیه بطلان وجود ندارد پس بطلان وجود ندارد. پس تمسک به دلیل در شبهه‌ی مصداقیه می‌شود.

برای توضیح این مطلب امام قدس سره چند جا این مطلب را دنبال فرموده‌اند. به تناسب‌هایی که احتیاج شده به استدلال به این آیه‌ی شریفه. مثل همان باب معاطات، یکی در بحث فضولی که باز به این آیه خواستند استدلال کنند تارّه برای صحت آن، تارّه برای بطلان آن. به صدر آن برای بطلان و به ذیل آن برای یعنی عقد مستثنی برای صحت آن، آن‌جاها هم جای این حرف‌ها پیش آمده این حرف‌ها در کلمات، اصلش، یک مقداری در کلمات دیگران هم، مثل محقق اصفهانی و این‌ها هم وجود دارد.

ایشان می‌فرمایند که موضوعات سه قسم هستند یک موضوعات تکوینی داریم که آن مال تکوین است به اعتبار و این‌ها اصلاً ربطی ندارد. موضوعات تکوینی معنا ندارد حکم شرع انقلاب در آن موضوع ایجاد نکند. آن امر تکوینی هست اگر مثلاً یک چیز تکوینی را شارع حرام کرد این انقلاب در ماهیت آن امر تکوینی ایجاد نمی‌شود. مثلاً فرمود که شراب حرام است اگر نگویید حرام است شراب، شراب است بگوید حرام است شراب یک چیز دیگری می‌شود؟ در عالم تکوین که اثر نمی‌گذارد. امور تکوینی این‌جوری است و واضح است که انقلاب در آن رخ نمی‌دهد به واسطه‌ی ترتیب آثار، شرعاً او عقلاً. آن علی ما کان باقی می‌ماند.

قسم دوم از موضوعات، موضوعات اعتباری است یعنی تمام حیات و وجود و این‌های آن به اعتبار معتبر وابسته است مثل بیع، مثل نکاح، مثل زوجیت و امثال این‌ها. این‌ها تمام هویت و حیثیت و وجودش به اعتبار است. در این‌ها ممکن است که ما بگوییم عقلاً مانعی نیست که بگوییم ممکن است که حکم باعث انقلاب در او ایجاد بشود چون امر اعتباری هست این ممکن است. مثلاً بگوییم اگر شارع فرمود فلان نقل و انتقال حرام است بگوییم دیگر اصلاً صدق بیع نمی‌کند. اصلاً بیع دیگر نیست و این تصویر عقلی دارد. مثل این که عقلاً گفته باشند ما تملیک عین به عوضی را اسم آن را می‌گذاریم بیع، یعنی اعتبار می‌کنیم او را بیعاً که شارع نگفته باشد حرام است. که شارع نگفته باشد که اثر بر آن مترتب نمی‌شود و الا ما اعتبار نمی‌کنیم او را. این عقلاً قابل تصویر است می‌شود. ولکن الانصاف این هست که چنین تعلیقی در عرف وجود ندارد نمی‌گویند بیع نیست. می‌شود ولی تحقق ندارد این فرضیه. این هم قسم دوم است.

قسم سوم آن‌جایی است که حقیقت آن نه تکوینی به آن معنا است که یک ما به ازائی در خارج داشته باشد که اشاره بکنیم بگوییم این هست، مثل وجود متأصله نیست از آن طرف هم اعتباری نیست. بلکه انتزاعی است. و به وجود منشأ انتزاع آن در عالم تکوین وجود دارد وجود مُنحاز ندارد جدا ندارد. به نفس وجود منشأ انتزاعش وجود دارد. مثلاً الان فوقیت برای این سقف، اعتبار می‌کنیم ما فوقیت را برای این سقف؟ نه. از این که آن

بالای این زمین قرار گرفته و این پایین است و آن بالا هست خود به خود انتزاع می‌شود برای آن فوقیت، برای این تحتیت. این موجودی است که به وجود منشأ انتزاعش است. قابل دستکاری هم نیست این یک واقعیتی است که دنبال... اگر این شرایطش محقق شد این انتزاع می‌شود. نشد نمی‌شود. نمی‌شود که آن بالا باشد و این پایین باشد شما بیاید بگویید من می‌خواهم یک کاری بکنم که علی‌رغم این که آن بالا هست و این پایین هست به آن فوقیت انتزاع نشود اصلاً، این امکان ندارد. دیگر دست کسی نیست. منشأ انتزاع آن این هست که شی‌ای پایین باشد آن فوق این باشد فوقیت از آن انتزاع می‌شود بر آن. فوق بودن بر آن انتزاع می‌شود.

ایشان می‌فرماید بطلان از این قبیل است. بطلان یک امر انتزاعی هست. باطل یک امر انتزاعی است، انتزاع از چه می‌شود؟ وقتی یک چیزی اثر بر آن مترتب نشد بالمره، این باطل. باطل یعنی ما لا اثر له، باطل یعنی آن چیزی که اثر ندارد حالا اگر یک چیزی اصلاً اثر بر آن مترتب نبود لا عقلاً، لا شرعاً، لا عقلاً نبود می‌گوییم انتزاع بطلان از آن می‌شود اگر اثر بود آسمان زمین بیاید دیگر بطلان نمی‌شود از آن انتظار داشت. اثر دارد دیگر. بطلان یعنی لا اثر له، چطور می‌شود که اثر داشته باشد بگوییم انتزاع بطلان و لا اثریت می‌شود؟ این ممکن نیست.

پس بطلان ولو معنای عرفی هست اما بطلان یک امر انتزاعی عرفی هست. انتزاعی عرفی که شد دایره مدار این هست و معلق بر این هست که منشأ وجود داشته باشد یا نه؟ اگر منشأ انتزاع آن هست، هست. منشأ انتزاع آن نیست، نیست. و اگر ما احتمال دادیم که شارع آثار بر این معامله مکره بار کرده خب اگر آثار بار کرده دیگر منشأ انتزاع بطلان وجود ندارد. اگر عقلاً ...

س: ...

ج: انشاء ندارد چون بطلان این است که اثر نداشته باشد بالمره. این که اثر دارد.

س: ...

ج: نه اثر لازم نیست که عرفی باشد. باید اثر نباشد تا باطل باشد.

س: ... از اول نمی‌فرمودید اصلاً بطلان تقسیم می‌شود به شرعی و عرفی، بطلان یک مفهوم بسیط است که هر جایی که اثر نباشد صادق است انتزاع می‌شود شما خودتان آمدید تفکیک بین بطلان شرعی و عرفی کردید بله از لحاظ عرف اثر ندارد پس بطلان عرفی صادق است حالا شما قید شرع را می‌آورید بفرمایید که پس این شد عدم بطلان شرعی.

ج: نه می‌گوییم بطلان ... در بطلان شرعی ممکن است اگر شارع... مثل ماهیات مخترعه می‌شود اگر بگوییم شرعی، خودش آمده یک کاری بکند شارع بیاید بگوید من به این جا می‌گویم فوق، من به پایین می‌گویم فوق. اگر شرعی باشد آن ممکن است یک تعبیدی کرده باشد. بگوید من می‌گویم باطل است کار به این چیزها ندارد تعبیداً. اما اگر گفتیم که نه بابا ما شرعی نمی‌گوییم ما می‌گوییم همان بطلان به معنای عرفی آن، ولی معنای بطلان عرفی چیست؟ انتزاعی هست نه اعتباری و نه تکوینی. تکوینی که نیست انتزاعی هست از منشأ انتزاع. اگر از منشأ انتزاع شد کجا انتزاع بطلان می‌شود؟ آنجایی انتزاع بطلان می‌شود که لا اثر بطاطاً و اصلاً و بالمره، آن جاها. خب حالا

ج: الان تا کلام ایشان تمام بشود جوانب کلام ایشان، بعد دیگر حالا.

اینجا ایشان بعد از این که در صفحه 205 جلد یک و 206، اینها را مطالعه می‌فرمایید می‌فرماید که بعد از این که حالا موضوعات را سه قسم کردند که عرض کردم و می‌فرمایند که در مورد بیع و در عناوین این چنینی مثل زوجیت، ملکیت، بیع و امثال اینها نمی‌شود این حرفها را زد، می‌فرماید «إن قلت ما الفرق بين المقام» که عنوان بیع و زوجیت و فلان باشد «و عنوان الباطل حيث إعترفت بأثته مع احتمال كون الفسخ مؤثراً صارت الشبهة مصداقية في قوله تعالى «لا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» آنجا گفتید شبهه مصداقيه می‌شود. چون احتمال می‌دهیم که این چه باشد؟ اگر در واقع فسخ در باب معاطات را بدون اقاله آمد گفت که متاع من را برگردان، یا مشتری گفت ثمن من را برگردان و خواست که برگرداند شما می‌گویید که چی؟ شما می‌گویید که به «لا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» نمی‌شود تمسک کرد با این که مستدل می‌خواست بگوید که می‌شود تمسک کرد. چرا؟ برای این که در نظر عرف این حق را نداری، فروختی دیگر. اقاله که نشده، او که نگفته که بیا اقاله کن، یا اقاله اگر می‌خواهی، قبول نکرده که. تو حق نداری برداری. خب چون این چنین است عرف این را می‌گوید پس باطل است آنجا فرموده شده که این تمسک به دلیل در شبهه مصداقيه است. نمی‌توانیم بگوییم الان این باطل است چون اگر شارع فرموده باشد که حق برداشتن را داری، و می‌توانی معاطات را به هم بزنی، این باطل نیست. این پس باطل نیست پس چون این چنین است شک داریم که الان فسخ یکی از متعاطین معامله را، معامله مصداقيه را باطل است أم لا؟ شک داریم. تمسک به دلیل در شبهه مصداقيه می‌شود. این حرف. خب اگر این چنین است مستشکل می‌گوید ما الفرق بين این باطلی که شما این حرف را درباره‌ی آن می‌زنید و «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ»؟ (بقره، 275) شاید اصلاً معاطات به این نباشد. شاید اگر شارع گفته معاطات باطل است. پس بیع نیست. ایشان می‌گوید که نه، درست است که تصویر دارد که بگوید بیع نیست یعنی عقلاء بگویند که بیع نیست ولی ظاهر این است که عقلاء چنین حکمی را ندارند آنجا چون امر اعتباری است. خب آنجا ندارند حالا ان قلت می‌گوید که ما الفرق بين عنوان بیع و عنوان باطل و بطلان؟ که شما در عنوان بیع مناقشه نمی‌کنید می‌گویید ما به «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» می‌توانیم تمسک کنیم برای صحت معاطات، به تجارَةً عن تراض می‌توانیم تمسک کنیم برای صحت معاطات، ولی می‌گویید به «لا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» نمی‌توانیم تمسک کنیم برای بطلان فسخ، چه فرقی این دو تا با هم دیگر می‌کند؟ جواب، «قلت الفرق أن الباطل عنوانٌ إنتزاعی من منشأ واقعی» منشأ واقعی آن بنائی است که آن بالا قرار گرفته و بالای این تحت قرار دارد این منشأ واقعی است. «و عناوین المعاملات امور اعتبارية لا إنتزاعية» معاملات هم امور اعتباری هستند. ملکیت و زوجیت و اینها انتزاع نمی‌شوند از.... اعتبار می‌کنند آن را عقلاء. «فللباطل واقعية بواقعية منشأ إنتزاعه و هو ما لا اثر له بحسب الواقع و بحسب جعل العقلاء و الشارع» باطل از چه انتزاع می‌شود؟ آن که نه به حسب واقع اثر دارد نه شارع اثر بر آن قرار داده نه عقلاء اثر برای آن قرار دادند. از این انتزاع می‌شود باطل بودن. «فإن كان شيء ذا اثر واقعاً ولو بنظر طائفة من العقلاء أو بحسب جعل شارع الاقدس لا يكون باطلاً و لغواً» این دیگر باطل و لغو نیست. یعنی انتزاع نمی‌شود دیگر برای این باطل، لغو. «بل يكون حقاً» آن باطل نیست بلکه امر حق است «و هذا امر واقعی تصویر شبهه مع احتمال تحقیق مصداقيه و بالجملة الباطل ما هو مسلوب الاثر بالسلب الکلی واقعاً و ما له اثر جزئی معتد به لا يكون باطلاً و لغواً فللباطل وجود الواقعي

ولو بوجود منشأ انتزاعه مع قطع النظر عن اعتبار العقلاء» به اعتبار عقلاء اصلاً ربطی ندارد چون امر اعتباری نیست. یک امر انتزاعی است دایر مدار وجود منشأ انتزاعش است. منشأ انتزاعش هم چیست؟ این هست که همه‌ی آثار مسلوب باشد. همه‌ی آن مسلوب باشد.

س: باطل شرعی هم همین ... منشأ انتزاع باطل شرعی چه هست؟

ج: باطل داریم می‌گوییم، کلمه‌ی باطل، ببینید باطل شرعی اگر شما آمدید گفتید باطل شرعی، آن مقید می‌شود بله شارع ممکن است یک چیزی را به تعبّد، به یک چیزی بگوید من این را باطل می‌دانم اما باطل، باطل، باطل را به چه می‌گویند؟ هیچ اثری نداشته باشد.

س: حاج آقا فرمودید که باطل مثل فوق است وقتی که شارع مقدس بخواهد بیاید در مورد باطل حرف بزند باید منشأ انتزاعی لحاظ کند باید یک طرفی را لحاظ کند مثلاً صحتی را لحاظ کند تا باطل شرعی معلوم بشود. باطل یک معنای انتزاعی است وقتی که شارع بخواهد این را لحاظ کند مثل فوقیت باید یک منشأ انتزاعی برای آن لحاظ کند تا این باطل لحاظ بشود. آیا این منشأ انتزاع ...

ج: اگر فرد واقعی بخواهد انتزاع کند اگر نه، تعبّد می‌خواهد بکند تعبّد که چنین چیزی نیست. مثلاً می‌گوید «الفقاع خمّر» فقاع که خمر نیست. ولی برای این که آثار آن را بیاورد می‌گوید بفرماید «هذا باطل» چرا می‌گوید؟ می‌خواهد بگوید احکام باطل این‌جا من دارم این‌ها اشکالی ندارد این‌ها تفنّن در عبارت، سیاق‌هایی است که با آن مراد خودش را می‌خواهد افاده بکند. حرف بر سر این هست که عنوان باطل یک عنوان انتزاعی است. ایشان می‌فرماید یک عنوان انتزاعی است.

س: استاد اگر منشأ انتزاع امر اعتباری باشد خودش اعتباری نمی‌شود؟

ج: نه. وقتی آن امر اعتباری محقق شد آن انتزاع واقعیت دارد. بر اساس آن امر انتزاعی.

خب این فرمایش ایشان هست که آخر ایشان در جاهای مختلف بر این استوار هستند و می‌فرمایند که بله ... فذا در این موارد به «لا تأكلوا أموالكم بينكم بالباطل» نمی‌شود تمسک کرد. هر دلیل دیگری هم کتاباً و سنّتاً نظیر این باشد باید ما یاد بگیریم که در شبهات حکمیه نمی‌توانیم تمسک کنیم چون تمسک به دلیل در شبهه‌ی مصداقیه می‌شود به فرمایش ایشان.

این‌جا یک امر باقی هست و آن این که این درست است بپذیریم ... حالا یک بحث، بپذیریم این مطلب را که بله امر انتزاعی این‌چنینی است و منشأ انتزاع آن این است که (ایشان این طور می‌فرمایند) بالمرّة اثری نباشد یعنی نه واقعاً اثر داشته باشد نه شارع اثر بر این مترتب کرده باشد و نه عقلاء. جای دیگر هم فرموده‌اند که اگر عقلاء و بخصوص جمع غفیری از عقلاء اثر بار می‌کنند در آن‌جا هم ما نمی‌توانیم بگوییم که این ... به آن بگوییم باطل. که حالا عبارات مختلف ایشان، دیگر حالا من معطل نکنم شما را، مراجعه بفرمایید این عبارات را که تصریح فرمودند به این مطالب.

س: ...

ج: بله.

س: ...

ج: خب بله.

و اگر هم ما احتمال می‌دهیم اثر داشته باشد اگر احتمال می‌دهیم که شرعاً شاید اثر داشته باشد پس جزم نداریم که الان این‌جا بطلان صادق است چون صدق بطلان آن‌جایی است که واقعاً اثر نداشته باشد. وقتی شما شک دارید که اثر شرعی دارد یا ندارد؟ پس بالتبع شک می‌کنید که بطلان هست یا نیست. شک کردید اثر عرفی و عقلانی دارد یا ندارد؟ پس بنابراین شک می‌کنید که آیا بطلان عرفی هست یا نه؟ مثلاً شما الان به نظر شریف ایشان اگر از شما الان سؤال بکنند آیا این شرکت‌ها و این شخصیت‌های حقوقی‌ای که الان توی دنیا هی شیناً فشیناً دارد بروز و ظهور پیدا می‌کند توی اعراف عقلانی، آیا این‌ها درست است یا درست نیست؟ خب یکی بیاید بگوید آقا کلّ شیء ... «لا تأکُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» تمسک می‌کنیم، می‌گوییم این‌ها باطل است. می‌گوییم نه چه می‌دانی که باطل است؟ اگر عقلاء بر این اثر بار می‌کنند و آن را صحیح می‌دانند بطلان ندارد. کلمه‌ی بطلان صادق نیست. ولو شرعاً باطل باشد بطلان نیست. اگر شرع اثر بر آن بار می‌کند ولو شما خبر نداشته باشید گفته صحیح است نمی‌توانید بگویید باطل است. البته صحیح هم نمی‌توانید بگویید. ولی صحبت این هست که نمی‌توانید فتوا به بطلان بدهید به خاطر استناد به این عقد مستثنی منه و به این آیوی شریفه، نمی‌توانید بگویید این‌ها را.

س: ...

ج: نه ضابطه هست منتها ضابطه، ضابطه دارد. همین جور بی‌در و دروازه ...

س: ...

ج: حالا از شما سؤال می‌کنیم آیا احتمال شما می‌دهید دزدی را شارع بگوید که درست است؟

س: بله از غیر مسلمان ممکن است بگوییم.

ج: خیلی عجیب است. نه آن‌جا را نه حالا غیر مسلمان نمی‌گوییم. نه دزدی از یک آدم مسلمان و یک شیعه‌ی مسلمان آیا این دزدی می‌توانیم احتمال بدهیم؟ نه عقلاء می‌گویند نه شرع می‌گوید ...

س: ... یک عرفی کلاً اکتساب‌شان با دزدی است اثر بار می‌کنند ولو شارع اثر ...

ج: نه این را دقت بکنید ببینید یک کسی ... گفتند که عرف معتدّ به عقلانی باشد. این جوری فرمودند این‌جا هم فرمودند که «و ما له انّ جرئ معتدّ به» معتدّ به باید باشد و الا یک اثری معتدّ به نیست یک خیلی ... آن‌جا را ایشان نمی‌فرمایند.

خب این فرمایش ایشان. این را حالا در دو چیز شما تفکّر بفرمایید الی الشنبه ان شاء الله. یک: اصل این مطلب، آیا می‌توانیم بپذیریم اصل این مدعا را که بزرگوار می‌فرمایند. دو: بر فرضی که بپذیریم آیا عند العقلاء راهی برای احراز در موارد شک وجود

دارد یا این که ندارد؟ اگر بگوییم بله، اما عقلاء بناءشان بر این است که یک اصلی کأن دارند که مادامی که به ما نرسد وقتی چیزی را ما دارای اثر نمی‌بینیم مادامی که به ما نرسد که شارع یا عقلاء اثر بار می‌کنند اصل این است که این اثر ندارد و می‌گوییم باطل است اگر ما چنین چیزی را بگوییم وجود دارد که مادامی که نرسد مثل حکم ظاهر حکم می‌کنند به این که لا اثر له، فلذا باطل است اگر این هم باشد ما به آیه می‌توانیم تمسک بکنیم.

پس دو چیز، یکی اصل مدعا، یکی این حیثیت که ولو مدعا را بپذیریم آیا چنین اصل عقلانی‌ای وجود دارد؟ مثل اصالة عدم القرينة، خب شما می‌گویید کل شیء مثلاً مطلقاً، اگر قرینه‌ای نباشد حکم به اطلاق می‌کنید حالا شک داریم قرینه بوده یا نه؟ عقلاء می‌گویند چی؟ می‌گویند اصل عدم قرینه است. این‌جا هم ممکن است بگویند اصل این هست که شارع و عقلاء ترتیب اثر ندادند، نکردند، چون ما که نداریم. خود این کلمه اماره است که آن عاقل هم همین‌جور است.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.